

متن سخنرانی دکتر پگاه مصلح در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان

"دفاع مقدس و مقوله نظریه پردازی سیاسی"

بحث ما درباره نسبت دفاع مقدس و مقوله نظریه پردازی سیاسی است و به عنوان مقدمه توضیحی در مورد خود عنوان خدمت دوستان ارائه می دهیم.

مفروض نخست ما این است که دفاع همان جنگ نیست. البته این موضوع در سخنرانی دوستان در جلسه های گذشته هم مطرح شده است به همین دلیل ما از دفاع مقدس صحبت می کنیم.

برای بحث اندیشه سیاسی، فلسفه سیاسی و نظریه پردازی سیاسی بسیار اهمیت دارد که از ابتدا بحث جنگ و دفاع و دفاع مقدس را، که ویژگی های خاص خودش را دارد، از هم جدا کنیم. درباره "مقوله" باید عرض کنم که در این عنوان گذاشته شده است تا نظریه پردازی را عامتر کند و بحث محدود به نظریه پردازی خاصی در دوران دفاع مقدس یا پس از آن نباشد. از مقوله نظریه پردازی سیاسی در بحث دفاع مقدس کمتر صحبت شده است. یک دلیل آن بر این فرض نادرست مبتنی است که وقتی ما به جنگ می رسیم دیگر بحث سیاسی تمام شده است و صحبت از سیاست، سیاست ورزی و به ویژه نظریه سیاسی که بیشتر وجه نظری دارد تا آن جاست که ما به جنگ نرسیده ایم و هر وقت به جنگ برسیم دیگر بحثی درباره سیاست ورزی و یا نظریه سیاسی نداریم. فرض دیگر نیز حوزل عمل و نظر را به طور مطلق تفکیک می کند و تصور بر این است که چون جنگ نمونه یک رویداد عینی و عملی است دیگر جایی برای بحث نظری و نظریه پردازی سیاسی نمی ماند.

علت استفاده از نظریه پردازی سیاسی در عنوان به جای نظریه سیاسی، ماهیت کنشی نظریه پردازی سیاسی است. نظریه ممکن است از پیش ارائه شده باشد، اما کنش نظریه پردازی سیاسی دو وجه دارد. یکی وجه سیاسی که می شود ملاحظه کرد آیا در حین دفاع مقدس این کنش وجود داشته یا می توانست وجود داشته باشد، و وجه دیگر، وجه دانش ورزانه و انتقال دانش است که در نظریه پردازی سیاسی وجود دارد؛ یعنی ما نیاز داریم بینیم چگونه کنشی باید صورت بگیرد و فقط محدود به دوران دفاع مقدس نشویم تا بتوانیم از آن دوران درس هایی را در حوزه سیاسی بگیریم و دانشی را انتقال دهیم و این با نظریه پردازی سیاسی ممکن می شود؛ به این جهت که اگر دشمنان نابخردی مثل عربستان سعودی تصورات باطلی در سر داشته باشند، ما باید درسی گرفته باشیم که چگونه در دفاع به نظریه پردازی سیاسی بپردازیم.

ممکن است گفته شود در خلال دفاع ما بیشتر به تحلیل سیاسی نیاز داریم، اما این گونه نیست. نظریه پردازی سیاسی از تحلیل سیاسی فراتر می رود و رابط بین فلسفه سیاسی خاص و وضعیت انضمامی و عینی است که رویداد مشخص [دفاع مقدس] در آن اتفاق می افتد. نظریه پردازی سیاسی، مفاهیم، تفسیر و تعمیم بیشتری دارد. البته از تحلیل نیز استفاده می کند اما از آن فراتر می رود زیرا تحلیل پیوندی با زیر بنای فکری و فلسفی پذیرفته شده سیاسی که باید بر اساس آن تصمیم گیری اتفاق بیفتد برقرار نمی کند. به علاوه، تحلیل از تفسیر برخوردار نیست اما ماهیت نظریه پردازی سیاسی تفسیری است، یعنی از داده های تحلیل استفاده می کند و تفسیرهایی را ارائه می دهد و به تعمیم هایی می رسد که می شود در فرایند انتقال دانش از آن استفاده کرد.

نسبت سنجی میان دفاع و به طور خاص دفاع مقدس و مقوله نظریه پردازی سیاسی یک وجه مهم دارد که مربوط به "تصمیم سازی" است و دریچه ورود نظریه پردازی به بحث دفاع مقدس است. تفاوت دفاع مقدس با جنگ بحثی است که از آن وارد اندیشه ورزی سیاسی می شویم. در این جا دو نمونه قدیمی و جدید از نظریه هایی را ذکر می کنم که در این زمینه مطرح شده اند.

برای نمونه قدیم می شود به نظریه آکویناس اشاره کرد. مباحث مهمی که در زمینه رابطه جنگ و فلسفه سیاسی در آن زمان مطرح شد آغاز جنگ، حق دفاع و رابطه جنگ عادلانه با مجازات بود. آکویناس سه شرط جنگ عادلانه را چنین معرفی می کند: یکی اقتدار مشروع یا *legitima auctoritas* است، یعنی باید اقتدار مشروعی وجود داشته باشد که بشود بر اساس آن جنگ عادلانه ای را متصور شویم. شرط دیگر دلیل عادلانه است یا *iusta causa* که شرط اساسی و بحث بزرگی در فلسفه سیاسی بوده به این معنا که آغاز جنگ نیازمند دلیل عادلانه یا منصفانه است. شرط دیگر نیز مربوط می شود به غایت و اهداف و ابزارها در جنگ، و این که قصد درست و حقانی یا *recta intentio* وجود داشته باشد. نکته قابل توجه این است که هر سه شرط مذکور برای جنگ عادلانه، تفسیری اند؛ یعنی هم اقتدار مشروع تفسیری است هم دلیل عادلانه و منصفانه داشتن برای آغاز جنگ تفسیری است و هم قصد درست و حقانی داشتن. این با ماهیت تفسیری نظریه پردازی سیاسی همخوانی دارد اما لازم است توجه شود که همه این شرایط مربوط به آغاز جنگ و تصمیم برای وارد شدن به جنگ و اقدام به جنگ است در حالی که تجربه ما از ورودمان به جنگ با دفاع است و آن هم "دفاع مقدس" به واسطه این که ما مورد تهاجم واقع شدیم و جنگ بر ما تحمیل شده است. بنابراین بحث برای ما این نیست که چه کسی می خواهد جنگ را شروع کند بلکه ما نیاز به بازاندیشی درباره موضوع دفاع از منظر سیاسی داریم. توجیه آغاز فرایند جنگ در فلسفه سیاسی *jus ad bellum* گفته می شد و توجیه تاکتیک های مختلف در طی جنگ *jus in bello*. اما نظریه پردازی سیاسی در دفاع با این مباحث متفاوت است به این دلیل که نه به آغاز جنگ

مربوط است و نه به تاکتیک هایی که در جنگ به کار می روند. بنابراین موجه است که طرح بحث کنیم برای این که نظریه پردازی سیاسی به دفاع مقدس برای بحث تصمیم سازی و انتقال دانش ورود داشته باشد.

نمونه اندیشه ورزی معاصر را نیز می شود در کتاب جنگ عادلانه و غیر عادلانه اثر مایکل والزر مشاهده کرد. والزر برداشتی از جنگ عادلانه ارائه می دهد که فقط به معنای دفاع و مجازات است. البته این که او مجازات را هم در کنار دفاع به منزله یکی از شرایط جنگ عادلانه در نظر گرفته به شدت زیر سوال واقع شده است؛ دست کم در دهه های گذشته اجماعی وجود داشته - هرچند اکنون آن اجماع نیز به چالش کشیده شده - که مجازات دیگر نمی تواند به منزله یکی از دلایل جنگ عادلانه مطرح شود و صرفا دفاع موجه است. بنابراین مجازات دارد از زمره دلایل جنگ عادلانه خارج می شود اما بازدارندگی یا پیشگیری به عنوان دلیل موجه ورود به جنگ در ادبیات سیاسی معاصر مورد توجه قرار گرفته است. البته برخی از صاحب نظران مثل جف مک ماهان، والزر را نقد کرده اند که در کتابش توضیح نداده که در چه شرایطی می شود جنگ را پس از شکست دشمن مهاجم و به منظور تحمیل مجازات بر او ادامه داد. این نکته ای است که در بحث دفاع مقدس برای ما اهمیت دارد و ورود نظریه پردازی سیاسی به دفاع مقدس را موجه و مهم می کند در صورتی که حتی اندیشمندانی که به مسئله جنگ و دفاع پرداخته اند بسیار کم به آن توجه کرده اند. باید بحث شود که در چه شرایطی باید پس از شکست دشمن یا عقب نشینی او، به منظور تحمیل مجازات یا هر منظور دیگری می شود جنگ را ادامه داد یعنی از چه نقطه ای است که دفاع تغییر می کند و ممکن است به تهاجم تبدیل شود و این اندیشه ورزی سیاسی لازم دارد.

این جا دیگر مسئله فقط مسئله استراتژیک و اقتصاد جنگ نیست. آنچه در بحث از دفاع مقدس بیشتر مورد توجه قرار گرفته مباحث استراتژیک، اقتصاد جنگ یا بحث اخلاقی است. اما نظریه پردازی سیاسی باید به ما بگوید چگونه باید در نقطه های عطف تصمیم سازی کرد که دفاع ادامه پیدا کند یا این دفاع تبدیل به تهاجم می شود و ممکن است نوعی آغاز جنگ محسوب شود و مسئولیت هایی را به همراه آورد و باید پیشرفت آن را نیز ارزیابی کند.

براین اساس ما دو پارادایم داریم، یکی پارادایم خطاکاری - مجازات، و یکی پارادایم تهاجم - دفاع؛ پارادایم خطاکاری - مجازات بیشتر مربوط به گذشته در نظر گرفته می شود یعنی آن زمان که برای جنگ ها مبنای عقیدتی بیشتری فرض می کردند. برای مثال در جهان مسیحیت این پارادایم را چنین توضیح می دهند که دولتی یک دولت دیگر یا ملتی را به دلیلی خطاکار یا گناهکار می دانست و جنگ را از این طریق با استناد به آن دلیل عادلانه و منصفانه که پیشتر گفته شد توجیه می کرد و به عنوان مجازات به آن تهاجم می کرد. اما پارادایم دیگر، پارادایم تهاجم - دفاع است. صاحب نظران معتقدند امروزه به طور روزافزون به سوی این پارادایم حرکت می

کنیم که تهاجمی صورت بگیرد و در برابر آن دفاع شود و تنها دلیل موجه برای دفاع را فقط تهاجم یک کشور یا دولت مهاجم می دانند. در دوران معاصر تمایل به این جهت است که مفهوم جنگ عادلانه کاملاً به مفهوم دفاع محدود شود یعنی جلوی تفسیری بودن شروطی که ذکر شد، به سبب هزینه های سنگینی که از نظر انسانی پدید می آورد، گرفته شود. با آن تفسیرهاست که هر کسی می تواند دلایلی را بشمارد و آنها را موجه جلوه دهد و به آن جنگ عادلانه بگوید. بنابراین انطباق جنگ عادلانه با دفاع روز به روز دارد بیشتر می شود به این معنا که جلوی آن تفسیرها و توجیه ها گرفته می شود تا از پیامدهای وخیم انسانی جلوگیری شود.

مفهوم دفاع نیز در نظریه پردازی سیاسی معاصر با پدیدار شدن مباحثی مانند تغییر مفهوم حاکمیت، تغییراتی کرده است. وقتی مفهوم حاکمیت را در نظر داشته باشیم صرفاً در زمانی که به مرزهای یک سرزمین تهاجم می شود بحث دفاع مطرح است، اما اگر مفهوم حاکمیت تغییر کند در اثر پیوندهای سرزمینی و معاهداتی که وجود دارد مفهوم دفاع هم بر اساس آن تغییر خواهد کرد. مباحثی چون جهانی شدن و جهان وطن گرایی نیز مفهوم دفاع را در نظریه پردازی سیاسی معاصر متحول کرده است.

منطقه گرایی، بحث حقوق بشر، مداخله انسان دوستانه که امروز بحث مهمی در مباحث جنگ است و خودش باز مبنای تفسیری دارد و توجیهی را برای ورود برخی از کشورها به جنگ ایجاد می کند از دیگر مباحث مهم اخیرند که باید مورد بررسی قرار بگیرند و این کار نظریه پردازی سیاسی است.

امروز ملاحظه می شود که برخی بر اساس منافع شخصی یا منافع سیاسی گاهی سخن از این می گویند که فرضاً پس از فتح خرمشهر باید جنگ متوقف می شد. این بسیار ساده انگارانه است. من این جا قضاوت نمی کنم که باید می شد یا نمی شد اما ساده انگارانه است که کسانی بدون در نظر گرفتن عوامل تصمیم سازی برای تداوم دفاع و این که از چه لحظه ای آن دفاع می تواند تهاجم باشد یا هنوز مفهوم دفاع تداوم دارد، بیایند و قضاوت قطعی کنند و بگویند باید حتماً در آن زمان متوقف می شد. ما می توانیم در دفاع مقدس چهار نقطه عطف در نظر بگیریم. یکی زمانی که جنگ آغاز و بر ما تحمیل شد و ما وارد جنگ شدیم. این جا ما پیش از این که بخواهیم تصمیمی بگیریم باید وارد جنگ می شدیم و دفاع می کردیم. دیگری آن زمانی است که دشمن عقب نشینی کرد و ما توانستیم سرزمین های خودمان را پس بگیریم و فتح خرمشهر صورت گرفت. این وضعیتی است که ما باید بتوانیم تصمیم سازی کنیم. دیگری زمانی است که پیشنهاد شد به ما غرامت داده شود یا ما وارد سرزمین دشمن شدیم و بخش هایی از آن را گرفتیم. این جا نیز باید تصمیم سازی شود و این تصمیم ها سیاسی است. این جا دیگر موضوع صرفاً استراتژیک نیست و به لحاظ سیاسی باید تصمیم گیری شود. این تصمیم باید بر اساس یک فلسفه سیاسی باشد و تحلیل سیاسی هم به تنهایی نمی تواند کمکمان کند. اما ما چه

اندازه واقعاً نظریه پردازی سیاسی در آن زمان داشتیم؟ کاستی نظریه پردازی بر اساس یک فلسفه سیاسی درست واقعاً مشهود است که تا کجا ما باید پیش برویم؟ کجا باید توقف کنیم؟ چه دستاوردهایی داریم؟ چه تبعاتی در پیش است؟ مسئولیت از این به بعد به چه صورت است؟ ارزیابی بعدی به چه شکل خواهد بود؟ فقدان این ها برای ما مشهود است و این کاستی باید جبران شود برای این که هم تحلیل درست تری از تصمیم سازی هایی که آن زمان صورت گرفته داشته باشیم و هم برای اتفاقات احتمالی آمادگی بیشتری از نظر سیاسی و تصمیم گیری داشته باشیم. بنابراین بحث از این که چه زمانی با عقب نشینی تسلیم یا شکست موقتی و نسبی دشمن، از دفاع به تهاجم می رسم کاری است که باید بر اساس چهار مولفه فلسفه سیاسی، تحلیل سیاسی و استراتژیک، تفسیر داده ها و مطالعه تطبیقی انجام شود و این کار نظریه پردازی سیاسی است. نظریه پرداز سیاسی باید بر اساس این که چه فلسفه سیاسی را برمی گزیند یا فلسفه سیاسی پذیرفته شده در میان حکمرانان یا در عرف جامعه، و بر پایه تحلیل سیاسی و استراتژیکی که به طور مداوم انجام می شود و با تفسیر داده ها از میدان جنگ و وضعیت اقتصادی و با مطالعه تطبیقی جنگ ها و دفاع های مشابه، بررسی کند که چه مسئولیت هایی متوجه دفاع کنندگان بوده؟ از چه زمانی این دفاع ممکن است تهاجم تلقی شود؟ تا چه زمانی مجازات تلقی می شود و برای گرفتن امتیاز در مذاکره لازم است که پیشروی صورت بگیرد.

این ها کارهایی است که نظریه پرداز سیاسی باید به سرعت در هنگام دفاع یا پس از پایان جنگ به آن بپردازد. تحلیل و تفسیر و ارزیابی انتقادی، تاثیر متقابل مناسبات قدرت و وضعیت دفاعی در دوران جنگ کار دیگری است که باید صورت گیرد. مناسبات قدرت داخل کشور و وضعیت جنگ در دوران دفاع مقدس تاثیر متقابل داشتند. بررسی این که مناسبات قدرت بین گروههای رقیب در داخل چه تاثیری بر تصمیم گیری در دفاع مقدس داشته و برعکس، آن رویدادهایی که در میدان جنگ حادث شده بر مناسبات قدرت داخلی و وضعیت قدرت در داخل کشور چه تاثیراتی داشته بر عهده نظریه پرداز سیاسی است. در توضیح چگونگی مداخله نظریه پرداز سیاسی در بحث دفاع مقدس باید اشاره شود که ما سه گونه نظریه پردازی سیاسی در پیوند با دفاع مقدس می توانیم داشته باشیم. یکی نظریه پردازی سیاسی تاریخ پژوه. یعنی دوران دفاع مقدس گذشته و اکنون باید بر اساس داده های تاریخی موجود بررسی شود که چگونه فرایندهایی اتفاق افتاده و تصمیم سازی های سیاسی رخ داده و کاستی اش چه بوده است و چگونه باید باشد تا بر اساس آن برای انتقال دانش نظریه پردازی سیاسی انجام گیرد.

دیگری نظریه پردازی سیاسی کاربردی عملگرا در حین دفاع است و چنان که گفته شد کاستی اش مشهود است. اگر به ادبیات مربوط به دفاع مقدس بنگریم می بینیم که به سبب مفروضاتی که ابتدای بحث بیان شد

جای نظریه پردازی سیاسی بسیار خالی است. آن نظریه پردازی موثر و عملگرا و کاربردی که باید در همان زمان اتفاق می افتاد و در صورت تکرار چنین تجربیاتی باید در همان زمان اتفاق بیفتد و شرایط خاص خود را دارد و سرعت عمل خاص خود را می طلبد نیاز به این دارد که ما از قبل به آن اندیشیده باشیم و بدانیم کسانی که می خواهند تصمیم بگیرند به این نظریه پردازی های سیاسی توجه و عنایت دارند. دیگری نظریه پردازی آینده پژوه است بر اساس این که چه مولفه هایی در وضعیت سیاسی در مناسبات قدرت و در روابط بین الملل تغییر کرده است و چگونه می شود این ها را به مقوله دفاع برای اتفاقات احتمالی پیوند داد. بنابراین بحث نظریه پردازی سیاسی در دفاع مقدس ناظر به این است که جنگ را چگونه باید پاسخ دهیم، با چه مشروعیتی و با چه عملکردی.

برای مثال در یک جامعه دموکراتیک در حالت عادی برای تصمیم گیری در برابر حوادث مهم به آرای مستقیم مردم رجوع می کنیم و فراندوم برگزار می شود. اما در زمان دفاع اگر از یک نقطه ای بخواهیم پیشروی نمی توانیم به آرای مستقیم مردم رجوع کنیم یا دست کم لزوما نمی توانیم رجوع کنیم. زیرا باید مجموعه ای از اطلاعات را به مردم بدهیم که بر اساس آن بتوانند فکر کنند و رای درست بدهند و دادن اطلاعات در برخی شرایط در زمان جنگ ناممکن است. این جا این موضوع پیش می آید که در فقدان امکان رجوع به آرای مستقیم مردم چگونه باید تصمیم گیری شود که این تصمیم گیری ملعبه مناسبات قدرت و بازی های قدرت گروه های رقیب نشده باشد. این اهمیت دارد. در زمانی که در نظام دموکراتیک مردم نظارت دارند یا خودشان مستقیما رای می دهند مشکل حل می شود. اما در زمانی که نمی شود این کار صورت گیرد چه کسانی باید تصمیم بگیرند؟ این باید بحث بشود که در چه شرایطی و تا کجا می شود به آرای مستقیم مردم برای تصمیم گیری رجوع کرد که آیا ما باید دفاع را ادامه دهیم یا از آنجا به بعد دفاع "جنگ" می شود. و اگر رجوع مستقیم به رای مردم ممکن نیست چه کسانی و چگونه باید تصمیم بگیرند تا کمترین هزینه و بیشترین فایده را برای ملت داشته باشد. این کاری است که نظریه پردازی سیاسی باید انجام دهد.

مسئله "مجازات" هم که می تواند دلیل ادامه جنگ باشد مهم است. برای مثال فرض کنید گفته شود که از این لحظه دیگر لازم است برای مجازات دشمن دفاع را ادامه دهیم. این بحث پیش می آید که آیا سخن از مجازات آدم هایی است که دارند کشته می شوند؟ این جا مهم است که انطباق آن مردم با دولت آن سرزمین چه اندازه است؟ چه اندازه آن نظام دموکراتیک تلقی می شود و دولت به لحاظ سیاسی، اخلاقی و فلسفی برآمده از رای مردم است و مردم آن دولت را خواسته اند و دولت آنها را نمایندگی می کند. ما وقتی مجازات را اعمال می کنیم مجازات دارد بر کلیت یک دولت به معنای عام کلمه که شامل سرزمین و مردم هم هست اعمال می

شود و درست است و چه جایی این گونه نیست؟ یعنی نظام دیکتاتوری است و یک دیکتاتور تصمیم گرفته و عده ای را برای خواسته های نامشروع خودش قربانی کرده و اکنون مجازات بر افرادی که خودشان واقعا نمی خواهند این جنگ ادامه پیدا کند اعمال می شود. این ها کارهایی است که نظریه پرداز سیاسی باید به آن بپردازد و نشان بدهد که معنای دولت و دولت مهاجم چیست؟ مشروعیت دولت مهاجم و دولتی که دارد دفاع می کند چگونه است؟

سخنم را با این نتیجه گیری خاتمه می دهم که در بحثی از دفاع مقدس و نقطه های عطف آن، در زمانی که جنگ بر ما تحمیل شده و زمانی که توانستیم دشمن را به عقب برانیم باید توجه داشته باشیم که این یک وجه از دفاع است و همه آن نیست بنابراین نمی توان به راحتی گفت که باید حتما در آن مقطع تمام می شد. باید داده های بیشتری داشته باشیم تا بحث شود، تفسیرهایی ارائه شود و تضارب آرا درستی صورت گیرد و آرای صائب تری حاصل شود. زمانی که ما وارد سرزمین دشمن شدیم وضعیت دیگری است که نیاز به بحث نظری دارد و در هنگام پذیرش قطعنامه هم باز ما نیاز به نظریه پردازی سیاسی داریم که ببینیم مناسبات قدرت چه بوده؟ چه اندازه موضوع استراتژیک بوده؟ چه قدر بحث اقتصادی بوده و چه قدر سیاسی بوده است؟ و در نهایت بتوانیم ارزیابی سیاسی درست تری از همه نقطه عطف ها داشته باشیم.